



«کومله» درآمد تنها ۱۶ سال داشت اما مبارزی انقلابی بود که خار چشم منافقین شده بود و با روحیه جهادی خود عرصه را بر آنان تنگ کرده بود.

#### خواستگاری که توسط نیروهای انقلاب دستگیر شد

هنوز ناهید ۱۵ ساله بود که برایش خواستگار آمد. خواهرش در مورد آن پسر خواستگاری می گوید: «گذشته از فاصله سنی زیاد بین شان، او از لحاظ مسائل اخلاقی هم آدم خوبی به نظر نمی رسید. رفتارش مشکوک بود و برخلاف ناهید که طرفدار سپاه و بسیج بود، او از هواداران کومله ها حساب می شد. مدتی بعد، خواستگار ناهید توسط نیروهای انقلابی دستگیر و به عنوان جنایتکار اعدام شد. با کم رنگ شدن خاطرات حضور آن پسر در خانواده، ناهید بیشتر وقتش را به خواندن کتاب های مذهبی، قرائت قرآن و انجام فعالیت های اجتماعی می گذراند. اوایل زمستان سال ۱۳۶۰ ناهید به شدت بیمار شد و برای مداوا به درمانگاهی در میدان مرکزی شهر سندانج مراجعه کرد. چند ساعتی از رفتن ناهید گذشته بود اما از بازگشتش خبری نبود. مادر در خانه نگران و چشم انتظار چشم به «در» دوخته بود تا دختر نوجوانش برگردد. آن روزها در سندانج امنیت برقرار نبود و این واقعیت، دل مادر را بیشتر می لرزاند. جستجوی خانوادگی با رفتن دختر بزرگ خانواده به سمت درمانگاه شروع شد اما او هم با تمام دل نگرانی ها بعد از ساعت ها جستجو، خواهر نوجوانش را پیدا نکرد. خبری از ناهید نبود. انگار که اصلا به درمانگاه نرفته بود. آن وقت ها پدر ناهید در جبهه خرمشهر برای آزادی این شهر از چنگال بعثی ها می جنگید و مادر شیرزنی که مسئولیت سرپرستی و مدیریت عاطفی خانواده را بر عهده داشت به تنهایی همه جا دنبال دخترش می گشت تا اینکه بالاخره از چند نفر که ناهید را می شناختند و او را آن روز دیده بودند شنید که چهار نفر، ناهید را دوره کرده و به زور سوار مینی بوس کرده و برده اند.

#### ۳ منافق مسلح برای اسیر کردن یک دختر ۱۶ ساله

چهره پر صلابت ناهید نشان از اعتقادی راسخ و تفکری انقلابی داشت که رهبری امام خمینی (ره) نشأت می گرفت و حاصل آن وحشت در وجود منافقین بود. رعب و واهمه ای که آن ها را می داشت برای بردن دختری با دستان بسته سه منافق مسلح را مأمور کنند تا نشان دهند این «کومله» ها هستند که به اسارت اعتقادات ناهید درآمده اند. پس از دستگیری و آغاز اسارت ناهید او را در روستای «حلوان» در مدرسه ای که به زندان «کومله» تبدیل شده بود مدتی زندانی کردند و شکنجه کردند و سپس به روستای «هشمیز» برده و وی را در تعاونی روستا زندانی کردند.

به دنبال روده شدن ناهید مادر وی که در آن زمان باردار بود نگران و مضطرب هر جایی که احساس می کرد می تواند نشانی از دخترش بیابد را جستجو می کرد و با پریشان حالی سختی های سفر را به جان می خرید و نمی توانست به هیچ چیز جز ناهید فکر کند. دوری فرزند بسیار سخت و عذاب آور بود. «سیده زینت» به تمام آبادی های اطراف سقز، بوکان، دیواندره و مریوان برای پیدا کردن نشان یا خبری از ناهید سر زد. شهرهایی که در بسیاری از آن ها جنگ و درگیری بود. او که وحشی گری «کومله» را دیده بود دائما نگران بود که نکند دخترش به دست آن ها افتاده باشد. «سیده زینت» حاضر بود هر جایی برود شاید خبری باشد. حتی در یکی از آبادی هایی که در اسارت «کومله» ها بود با زن دیگری که او هم به دنبال فرزندش بود توسط ضد انقلاب دستگیر شد اما بعد از چند شب به کمک زن کدخدا موفق به فرار شده و ناراحت از این که نتوانسته از دخترش اثری به دست بیاورد به سندانج بازگشت و دوباره جستجو را آغاز می کند.

ضد انقلاب با جنایات خود در دل اهالی روستا ترس و وحشت ایجاد می کرد و تمام مایحتاج خود را از آب و غذا گرفته تا چهارپایان و ... همه را به زور اسلحه از آن ها می گرفت. حتی در برخی روستاها با کشتن یکی دو نفر از جوانان به بهانه های واهی جرات اعتراض را از همگان گرفته بود. با وجود خفقانی که در روستای «هشمیز» به وجود آمده بود مردم نسبت به زندانی کردن دختر ۱۶ ساله اعتراض می کردند و خواستار آزادی وی بودند. اما گروهک «کومله» با پاسخ های بی اساس مثل اینکه «این دختر خائن است و جاسوس خمینی» و این که «باعث دستگیری نیروهای ما شده» سعی می کرد رفتار وحشیانه خود را توجیه کند و به هیچ کس اجازه نمی داد با ناهید صحبت کند یا او را ملاقات کند. تنها زمانی که برای شستن دست و صورتش او را به حوض مسجد می بردند ناهید اهالی روستا را می دید.

#### زنده به گور کردن دختر ۱۶ ساله: این بار در عصر جاهلیت مدرن

اسارت و شکنجه ناهید به دست «کومله» ها ادامه داشت تا این که سنگ

دلی و گرگ صفتی به اوج خود می رسد و زنده به گور کردن دختران در سایه جاهلیت مدرن اتفاق می افتد. «کومله» ها ناهید ۱۶ ساله بی گناه را شبانه به بیابان های اطراف روستا می برند و جلو چشمان مظلوم و پاکش برایش قبر حفر می کنند و او را زنده زنده دفن می کنند. وقتی او را زنده زنده دفن می کردند ناهید فقط ۱۶ سال داشت؛ او را به شدت شکنجه کرده بودند. موهای سرش را تراشیده بودند. هیچ ناخنی در دست و پا نداشت. جای جای سرش کبود و شکسته. ناهید نوجوانی اش را فدای ارزش هایی کرد که به آن اعتقاد داشت و تا آخرین لحظه پشتیبان رهبرش، امام خمینی (ره)، بود. ناهید که بعدها به «سمیه کردستان» معروف شد در کنار دیگر شیرزنان شهید دیار مجاهدت های خاموش، کردستان راست قامت، نقش سرخی در دفتر تاریخ ایران زمین شد تا مردان و زنان کرد، شیعه و سنی، پیر و جوان در کنار رزمندگان جبهه های جنوب با اتحاد و همبستگی دست بیگانگان را از این خاک مقدس کوتاه کنند. یک روز پس از شهادت ناهید در میان اهالی آبادی صحبت هایی درباره زنده به گور کردن دختر ۱۶ ساله به گوش می رسید. گروهک «کومله» برای آن که بر جنایت خود سرپوش بگذارد ابتدا اعلام می کند که ناهید را آزاد کرده اما با پافشاری مردم و پیدا شدن قبر شهید «ناهید فاتحی کرجو» معروف به «سمیه کردستان» آن ها اقرار می کنند که چون او جاسوس بوده او را اعدام کرده اند. به این ترتیب خوی پلید منافقین آشکار تر شد تا دشمنی مردم با آن ها بیشتر شود.

#### تاریخ تکرار شده بود

آری تاریخ تکرار شده بود. روزگاری که زمین و آسمان از جهالت خسته شده بود؛ پیامبر اکرم (ص) ظهور کرد و بت ها را بیرون راند و زنگار از دل های غبار گرفته زدود. تمام غبارها را از دل سمیه همسر یاسر و مادر عمار ربود و همین زدودن غبار دل ها، ابوجهل ها را بر آن داشت تا سمیه را زیر بار سنگین شکنجه ها قرار دهد تا به اسلام توهین کند؛ اما او صبر کرد و بر دینش ماند تا به شهادت رسید. بعد از مدتی کوتاه به همت رزمندگان اسلام و اهالی روستا، آبادی «هشمیز» از لوٹ وجود ضد انقلاب پاکسازی شده و «سیده زینت» مادر ناهید که شهر به شهر و روستا به روستا به دنبال دخترکش بود سرانجام با پرس و جوهای فراوان نشانه هایی از دخترش در روستای «هشمیز» می یابد. مردم روستا واقعه را برای او تعریف می کنند و محل زنده به گور شدن این شهید را به مادر نشان می دهند. «سیده زینت» از نیروهای سپاه می خواهد تا برای شناسایی دخترش نبش قبر انجام شود و پس از شناسایی ناهید بیکر پاک و مطهر دخترش را به بهشت زهرا (س) تهران منتقل می کند. شهلا فاتحی کرجو خواهر ناهید می گوید: به ما گفتند که کومله ها، موهای سر ناهید را تراشیده و او را در روستا می گردانند. شرط رهایی ناهید را توهین به حضرت امام (ره) قرار داده بودند اما ناهید استقامت کرده و در برابر این خواسته آنها، شهادت را بر زنده بودن ترجیح داده بود.

#### مادر در تهران ماند تا به ناهیدش پیوست

چند سال بعد، مادر که برای یافتن دختر نوجوانش از هیچ کوششی دریغ نکرده بود، از اندوه قراق همیشگی و شهادت مظلومانه ناهید بیمار شد و تاب زندگی بدون ناهید را نیاورد. برادر ناهید فاتحی کرجو می گوید: «مادرم در تهران ماند و با وجود داشتن بچه های کوچک و وضعیت بد اقتصادی مجبور به کار کردن شد. دوران سختی را گذرانیدیم اما مادر دلخوش بود که به مزار ناهید نزدیک است. دلش خوش بود که دیگر لازم نیست کوه به کوه، دشت به دشت و آبادی به آبادی سوار بر چهارپایان در مناطق دور افتاده و صعب العبور کردستان به دنبال ناهید بگردد.»

منابع: ایسنا- فارس - مرکز اسناد انقلاب اسلامی- مستند سمیه کردستانی

پلاک عزت

ویژه سی و سومین سالگرد دفاع مقدس